

محمد ﷺ ساقی بزم وجود است
جهان مست از می غیب و شهود است
ولایت همچو می، در جام هستی است
غدیر خم، خم این شور و مستی است
علی عطر و جهان گلخانه اوست
حقیقت، برگی از افسانه اوست
هر آنکس درس عقل و فطرت آموخت
مرام دوستی با عترت آموخت
شما ای عترت مبعوث خاتم
شما ای برترین اولاد آدم
شما از اهل بیت آفتابید
گل جان محمد را گلایید
جهان جسم و شما جان جهانید
شما هم آشکار و هم نهانید
شما اسرار هستی را امینید
فروغ آسمان، روی زمینید
امیر کشور دل‌ها شماید
شما آینه‌های حق نمایید
شما یک نور، در چندین رواقید
شما نور حجازید و عراقید
فروزان مشعل همواره جاوید
شما یید و شما یید و شما یید
دیانت بی شما کامل نگردد
بجز با عشقتان دل، دل نگردد
کدام عاشق در این ره در بلا نیست؟
کدامین دل شما را مبتلا نیست؟
اگر در سوگتان شد دیده نمناک

اگر از عشقتان دل گشت غمناک
گواه عشق ما این دیده و دل
رساند «اشک» و «غم» ما را به منزل
شما راه سعادت را دلیلید
شما مقصود هر ابنُ السَّبیلید
شما حقید و دشمن‌ها سرابند
کفی پوچند و چون نقشی برآبند
شما تفسیر «نور» و «الضَّحی» یید
شما معنای قرآن و دعایید
امامید و شهیدید و گواهِید
مصون از هر خطا و اشتباهید
شما راه خدا را باز کردید
شهادت را شما آغاز کردید
فدا کردید جان، تا دین بماند
به خون خفتید، تا آئین بماند
شما نور خدا در روی خاکید
صراط مستقیم و راه پاکید
شما شیرازهٔ امّ الکتابید
شما میزان حق، روز حسابید
تولای شما فرض خدائی است
قبول و ردّ آن مرز جدائی است
هر آنکس را که در دین رسول است
ولایت، مُهر و امضای قبول است
اگر مولا «ولی» می‌شد چه می‌شد؟
خلیفه گم «علی» می‌شد، چه می‌شد؟
ولی خاتم دوباره بی‌نگین شد
عدالت با علی خانه نشین شد
سقیفه ساعد ماتم شد آنروز

نصیب و سهم شیعه، غم شد آنروز
دوباره بولهب آتش برافروخت
در بیت النبّی در شعله‌اش سوخت
سران توطئه با هم نشستند
دل و پهلوی عصمت را شکستند
هزاران دست بیعتگر کجا رفت؟
وفا با آل پیغمبر کجا رفت؟
اگر پیمان مردم با «ولی» بود
اگر پیوند با «آل علی» بود
نه فرمان نبی از یاد می‌رفت
نه رنج و زحمتش بر باد می‌رفت
نه بر روی زمین می‌ماند قرآن
نه «قدرت» تکیه می‌زد جای «برهان»
نه حق، بی‌یاور و مظلوم می‌ماند
نه امت از علی محروم می‌ماند
نه زهرا کشته می‌شد در جوانی
نه می‌شد خسته از این زندگانی
نه از دست ستم می‌خورد سیلی
نه رویش می‌شد از بیداد نیلی
نه بازویش کبود از تازیانه
نه دفن او شبانه مخفیانه
نه تیغ کینه در دست جنون بود
نه محراب علی رنگین زخون بود
نه خون دل نصیب مجتبی بود
نه پرپر لاله‌ها در کربلا بود
نه زینب بذر غم می‌کاشت در دل
نه می‌زد سر زغم بر چوب محمل
بقیع ما نه غم افزای جان بود



نه ویران و چنین بی سایبان بود
 غدیر خم اگر سایه فکن بود
 «ولایت»، اهرمی دشمن شکن بود
 صفوف ما جدا از هم نمی شد
 شکوه و عزّت ما کم نمی شد
 نه بذر فتنه می پاشید دشمن
 نه «ما» تقسیم می شد بر «تو» و «من»
 نه صدها بار می مُردیم هر روز
 نه جام زهر می خوردیم هر روز
 کنون مائیم و درد داغداری
 کنون مائیم و اشک و سوگواری
 هنوز اشک عزا پیوسته جاری است
 رواق چشممان آینه کاری است
 غدیر ما محرم دارد امروز
 محرم، بذر غم می کارد امروز
 ولایت، گنج عشقی در دل ماست
 محبّت هم سرشته با گل ماست
 شما آل رسول خاتم استید
 که با جود و کرم میثاق بستید
 دل و جان جهانی عاشق آباد
 فدای نام شیرین شما باد
 کریمان، با بدان هم بد نکردند
 کسی را از در خود ردّ نکردند
 اگر ناقابلیم و شرمساریم
 بجز عشق شما چیزی نداریم
 شما در ظاهر و باطن امیرید
 عنایت کرده، دست ما بگیرید

کربلا، آینه عشق

علی موسوی گرمارودی

کربلا، آینه عشق خداست
در نماز مهر، خاکش مهر ماست
باغسار عشق یزدانی بود
هر چه می گوئیم و می دانی بود
برکه خون است و اقیانوس عشق
چشمه سار جوشش ناموس عشق
خاک خون آلوده، اما چون شفق
تابناک آینه گلگون حق
خاک گفتن این مکان را نارواست
این شفق آینه خون خداست
این چکار حشمت و آزادگی است
قله نستوه هر دلدادگی است
برج بیداری است این، گودال نیست
جز به خون عشق، مالا مال نیست



نمی‌رود ز دل برون هوای تو
نهاده‌ام سرِ ادب به پای تو
تو سروری و سربلندی‌ام ز توست
خوشم از این که گشته‌ام گدای تو
نوشته نام پاک تو به لوح دل
دلَم پر از شمیم کربلای تو
به جام جان نریخت مهرِ دیگری
از آن دمی که دل شد آشنای تو
به زخم دل نهاده مرهم غمت
خریده‌ام به جان خود بلای تو
تو آفتاب و جلوۀ جمال حق
من عاشقی که گشته مبتلای تو
روا بود که در ره خدا و دین
تمام هستی‌ام شود فدای تو



قبله ما حرم توست حسین!

محمد جواد غفور زاده (شفق)

ای حسین، ای غم تو همدم ما
ای تو خود شاهد اشک غم ما
ای به هر رنج و غمی محرم ما
ای خجل از کرم تو کم ما
تو کریمی و تو مولا، تو ولی
ای جگر گوشه زهرا و علی
دل ما غرق غم توست حسین
سرما و قدم توست حسین
کم ما و کرم توست حسین
قبله ما حرم توست حسین
به صفای دل صحرا سوگند
به نماز شب زهرا سوگند
ای که ناز تو خریدن دارد
بار عشق تو کشیدن دارد
گل ز گلزار تو چیدن دارد
حرم پاک تو دیدن دارد
به غم گفته و ناگفته قسم
به شهیدان به خون خفته قسم
ای حسین ای پسر خون خدا
ای تو روشنگر مصباح هدی
ای جمال تو بهشت شهدا
ما و دل از تو بریدن؟ ابدا
صف اصحاب محبت صف ماست
جان اگر می طلبی در کف ماست
تو که خود مرد ره توحیدی
تو که در ظلمت شب توحیدی
تو که از شاخه غم گل چیدی
تو که خود داغ برادر دیدی
سوخته حاصل ما را بنگر
داغ های دل ما را بنگر

۱۵۴

شماره اول - زمستان ۱۳۸۸
اشعار



ای آبروی عالم جان، خاک پای تو
 ای کرده جان به دوست فدا، جان فدای تو
 بال فرشته، فرش ره زائران توست
 ای آفتاب، سایه نشین لوای تو
 ای یاور حسین و علمدار کربلا
 دارد بهشت، رایحه کربلای تو
 بیند چو پایگاه تو در حشر هر شهید
 حسرت برد ز حشمت بی انتهای تو
 بوسیدن ضریح تو ما راست آرزو
 دلهای ما به سینه تپد از برای تو
 هیچ آشنا ز نزد تو نوید برنگشت
 خوش باد حال آنکه بود آشنای تو
 هر مشکلی که ریخت به جانم شرار غم
 حل شد به یک اشاره مشکل گشای تو
 قربان شور عشق تو ای میر کربلا
 شد نینوا پر از عظمت از نوای تو
 سقای کربلایی و لب تشنه جان دهی
 در پیش آب، جان به فدای وفای تو
 دیگر ندید مثل وفای تو روزگار
 باشد خجل فرات هنوز از وفای تو
 دیگر ندید دیده گردون برادری
 هرگز به پاکبازی و صدق و صفای تو
 بعد از تو خاندان حسینی نیافتند
 پشت و پناه و ملجأ دیگر به جای تو

خرّم دلی که منبع انهار کوثر است
کوثر کجا ز دیده پر اشک بهتر است
نام حسین و کربلا هر دو دلرباست
نام علی اکبر از آن دلربا تر است
رفتم به کربلا به سر قبر هر شهید
دیدم که تربت شهدا مشک و عنبر است
هر یک مزار مرقد شان چهار گوشه داشت
شش گوشه یک ضریح در آن هفت کشور است
پرسیدم از کسی سببش را، به گریه گفت
پایین پای قبر حسین، قبر اکبر است
نزدیک نهر علقمه دیدم یکی شهید
گفتم چرا جدا ز شهیدان دیگر است
گفتا خموش باش که عباس نوجوان
منظور او ادب به جناب برادر است
رفتم به خیمگاه، شنیدم به گوش دل
آنجا فغان زینب مظلوم اطهر است
رفتم به کربلا به سر تربت علی
دیدم که بارگاه علی عرش اکبر است
برگشتم از رواق و شدم وارد حرم
دیدم که چشم نوح نبی جای حیدر است
«ناصر» چو برنجف برسد و به گریه گفت
هر صبح و شام، چشم امیدم به این در است



بیا که خیمه در این کربلای دل بزنیم
که نینواست، نوایی به نای دل بزنیم
هوا هوای غم و فصل، فصل قربانی است
بیا سری به سرای منای دل بزنیم
زدشت مروء خونین کربلای حسین
پلی زعشق، به پای صفای دل بزنیم
دلیم هوای خوش بال و پر زدن دارد
بیا که بال و پری در هوای دل بزنیم
دل است و سوز غم و نای نینوای عطش
به نای آتش از این ره نوای دل بزنیم
برای سوز گریزی به ظهر عاشورا
بیا که خیمه در این کربلای دل بزنیم

ای یاد تو در عالم، آتش زده بر دل‌ها
هر جا ز فراق تو چاک است گریبان‌ها
ای گلشن دین سیراب، با اشک محبّانت
از خون تو شد رنگین، هر لاله به بستان‌ها
بسیار حکایت‌ها گردیده کهن، امّا
جانسوز حدیث تو، تازه است به دوران‌ها
یک جان به ره جانان دادی و خدا داند
کز یاد تو چون شورد تا روز جزا جان‌ها
در دفتر آزادی، نام تو به خون ثبت است
شد ثبت به هر دفتر، با خون تو عنوان‌ها
این سان که تو جان دادی، در راه رضای حق
آدم به تو می‌نازد، ای اشرف انسان‌ها
قربانی اسلامی، با همّت مردانه
ای مفتخر از عزمت، همواره مسلمان‌ها

